



افلاطون و دموکراسی

تاملی در باب تعارض افلاطون با دموکراسی اتن

سید عبدالرحیم لاری

نوشته حاضر پیشتر از آنکه در پی اثبات چیزی باشد این قصد را دنبال کرده که سوای تصور رایج از سدهیت افلاطون یا دموکراسی اتن، امکان تلفیق دیگری را از محاورات افلاطون نشان دهد. بهتر آن است تا به جای نظری چون اندیشاتنه به دموکراسی، درس انتقاد به دموکراسی را از افلاطون آموخت تا اینکه وی را مروج خشونت و دشمن آزادی معرفی کرد.



در مورد رابطه افلاطون با دموکراسی اتن مقدماتی مشهور و رایج وجود دارد بنابر این عقیده افلاطون یا دموکراسی اتن - در نظر من - نداشت. کافی است برای نشان دادن چنین تصویری از موضع افلاطون، به کلمات یکی از مردوچین این عقیده اشاره شود که در کتاب «جامه پارو دشمنان» موضع افلاطون را به این صورت ترمیم می کند: «موضع افلاطون از دموکراسی اتن، هرگز روشن و زنده ولی به دست خصمانه و نادانانه از حیث سیاسی اتن و نیز از حیث و مرام دموکراسی اتن است. مرامی که بر یکس ۲۰۰ سال پیش از تولد

افلاطون به طرز صورت بندی کرده بود که از آن زمان تا کنون هیچ کسی بهتر نکرده است». پوریا اشاره به تاثیر «سبب و زبان» شرح افلاطون و ذکر نمونه ای از آن، نتیجه می گیرد که خود می رسیم نوشتن های زهر آلود، شهنشنگی که بیدان را حالی یافته و بی معارض، به ذهن های ضعیفتر و مرده شده تا چه پایه لطمه رسانده است.^۱ پوریا در ترمیم افلاطون معارض با دموکراسی اتن، تنها به شرح و تالیف این تلقی به سنتی در گذشته غربی تکرار کرده که نقش افلاطون را در برابر دموکراسی اتن بسیار گسترده توصیف کرده است. چنانچه این سنت، افلاطون تنها با نظام سیاسی اتن زمان خود به دشمنی برخاسته بلکه پیشتر از این به بنیان های آن حمله کرده است. برای نمونه معارضه افلاطون با سوکرات است اما موجب شد تا آن نسبت روشنگری که پیشتر به فکری دموکراسی اتن بود تا این زمان داغ چهل و کجانبشی بر پیشانی بگیرد.^۲ البته این سنت، سابقه دیرینه ای دارد و به عهد باستان بازمی گردد کسی پس از حیث افلاطون، کسی چون - او را دشمن دموکراسی و پاور جباران معرفی کرده و به عقیده وی، فیلسوفان همواره در خدمت حکام زور بوده اند.^۳

روشن است که محاورات افلاطون می توانست به راحتی مورد تسک این سنت قرار گیرد. اشاره پوریا به فراقی از کتاب جمهوری افلاطون است که در آنجا دموکراسی بیشتر از آنکه توصیف و تشریح شده به تمسخر گرفته شده است. لحن افلاطون در آن قسمت از جمهوری^۴ تندی و آشکار یافته و بیشتر از آنکه به فرد دموکرات و نظام دموکراسی بسوزاند، گزارش های عینی و سرتاسر کنایه و حتی استهزا ارائه می دهد. کثرتی که در مورد دیگر نظام ها انجام نمی دهد. آیا با وجود همه سختی روشن از محاورات افلاطون، می توان به راحتی او را دشمن و من معارض با دموکراسی دانست؟ شاید مسأله چنان واضح باشد که دیگر طرح چنین پرسشی بیهوده به نظر برسد. شاید دشمنی و معارض افلاطون با دموکراسی اتن چنان مسلم دانسته شود که نتوان موضوع را به صورت دیگری فرض گرفت. اما گویا نباید با تسلیم شدن به آن سنت، نتیجه ای قطعی و حتمی گرفت و افلاطون را به عنوانی از حکومت فردی یا خشونت منجم کرد. لازم است موضع افلاطون در باب دموکراسی از جویب مختلف بررسی شود. توجه به موضوعاتی

از قبول، نقش و فضیلت سیاسی تربیت یا پایداری برای دستهای به این فضیلت، روش تربیت و در این بررسی اهمیت دارند که هر یک نوشتاری مفصل می طلبند. پاسخ به پرسش فوق بسیار از حد و اندازه نوشته حاضر فراتر بوده و لازم است مسأله به موضوعی مقتضای محدود شود. از این روی می توان به صورت مقتضای پرسش افلاطون در موضع خود درباره دموکراسی یا به عبارات روشن تر حکومت مردمی به چه چیزی اشاره دارد و چه چیزی مورد نظر وی است؟

- ۱- افلاطون و حکومت مردم
- ۲- جاناتان ولف، استدلالاتی از کتاب جمهوری افلاطون علیه دموکراسی اتن، نقل می کند: ۳۰۰، استدلالات مورد اشاره و لطف به صورت ذیل ذکر شده است.
- ۳- حکمرانی یک مهارت است.
- ۴- منتقدی است که مهارت ها را به ماهرها (متخصص ها) سپاریم.
- ۵- در دموکراسی مردم حکومت می کنند.
- ۶- مردم متخصص نیستند.

در نتیجه:
۵- دموکراسی امری غیر عقلانی است. آنچه قبل از هر چیز در این استدلالات به چشم می خورد، تکیه بر تلقی سنتی تاریخی از افلاطون است. درست است که مقدمات این استدلالات را می توان در محاورات افلاطونی یافت و برای آنها شاهد مثال هایی آورده اما شاهد مثال های محاورات به معنای مقتضای در جهت رده به رده دموکراسی است. آ پاسخ صریح و مطلق و این پرسش، خالی از خطر ناپدید انگاشتن جوانب مختلف نظر افلاطون نخواهد بود. در واقع، استدلالات و لطف بیشتر یک بازخوانی از نظر افلاطون در مورد دموکراسی است که با تسلیم انگاشتن مغزوفات سنتی می توان سخنان افلاطون را چنین تفسیر کرد: و لطف با تکیه بر اصل مسلم تعارض افلاطون با دموکراسی اتن است. لالی را محکم دانسته و وظیفه مدافع دموکراسی را یافتن پاسخی برای استدلالات افلاطون می باشد. به نظر وی، مدافع دموکراسی می تواند با نقض یک یا دو مقدمه استدلالات، یا با اثبات عدم توجیه تفسیر به از مقدمات و نظریه خود را به انجام رساند. او در این نوشته سعی دارد با تمهید مقدمات استدلالات، بر آن خشک وارد کند چرا که «یک استدلالات معتبر اگر مقدماتش نادرست باشد هیچ چیز را اثبات نمی کند».

مقدماتی که لطف برای بحث خود انتخاب می کند مقدمه دوم است یعنی «مردم متخصص نیستند». آنچه مورد قبول و لطف است و حتی بسیار کسان دیگر نیز قبول دارند، در این ادعای افلاطون نیست. به عبارات دیگر، کسی فرض بر آن نگیرد که مردم در سیاست و حکومت متخصص هستند تا قضیه مورد اعتقاد افلاطون را نقض کند. بلکه بر عکس فرض اولیه که پیش همان فرض افلاطون است اما با نتیجه ای مخالفه به گفته و لطف، اگر چه هیچ یک از افراد گروه متخصص نیستند اما گروه به طر کلی در شرایط مطلوب و واجد تخصص خواهد بود. و لطف مقدمه افلاطون را در مورد فردی و جزئی قبول دارد اما در مورد کل و هویت جمعی افراد جامعه نمی پذیرد و معتقد است که اگر نتوان چنین صفتی را اثبات کرد، مقدمه چهارم افلاطون خود به خود باطل می شود. او نظریه احتمالات کنونی سه را نقل و نقد می کند تا یکی از راههای اثبات تخصص کل جامعه را نشان داده باشد. و لطف تلاش خود را در این نوشته به نشان دادن یکی از راههای دفاع از دموکراسی در برابر افلاطون می داند که البته قابل به راههای دیگری نیز هستند. نکته ای که در اینجا باید در نظر داشت مقدمه دوم است که آیا مهارت و تخصص مورد نظر افلاطون به معنای کار ایمن (موضوعی) که صدها تکیه معارضان افلاطون بر آن است است؟ گویا افلاطون خود متوجه این نکته بوده و از این روی دو چیز تفاوت قائل شده است. مهارت یا تخصص و روزی که با استیواری^۵ توضیح این تفاوت از نظر افلاطون خود بحث مستغنی است اما حداقل امر این است که رد نظر افلاطون در مورد تخصص در سیاست منوط به رد لزوم آگاهی و شناخت

در عمل سیاسی بسته به نظر می رسد که این امر به راحتی میسر نیست و حتی کارآلودن دموکراسی مورد کما اینست جوابی به نظریه لزوم آگاهی در مهارت سیاسی نخواهد بود چرا که آگاهی و کارایی متغیرهایی نیستند که بتوانند در جای جواب دیگری قرار گیرند.

بنا بر این می رسد که قبل از بحث موضوع تخصص داشتن یا نداشتن مردم در سیاست، باید مقدمه سوم از استدلال مورد نظر وافر را بررسی کرد. قضیه هدر دموکراسی مردم حکومت می کنند، قضیه است مبهم و کسی چون ولف معلوم نمی کند که منظور افلاطون از دموکراسی و حکومت مردم چیست. این عدم تعین تنها خاص ولف نیست بلکه بسیاری هستند که دچار آن شده اند به گونه ای که گویا آنچه افلاطون بیان در تعارض بوده همان دموکراسی است که اکنون تجربه می شود از این رو به پوپر توصیف افلاطون از دموکراسی را تنها منحصر به نظام سیاسی آتن آن عصر ندانسته بلکه آن را وجهی علیه دیکتیش و مرام دموکراسی محسوسه است. آنچه در اینجا اهمیت دارد تجربه و تلقی افلاطون از دموکراسی است تا بتوان دریافت که نگارش او در برابر دموکراسی مربوط به چه نظامی است و آیا می توان آن را بر هر نظام دموکراتیک صادق دانست.

افلاطون و دموکراسی آتن
کلف - تجربه افلاطون در وهله نخست آنچه لازم به اشاره است تجربه افلاطون از آن نظام سیاسی است که در آن شاهد بودیم تا تاریخ تولد افلاطون (حدود ۴۲۷ ق.م) با واقعه مهم دیگری همسره بوده مرگ پریکلس با مرگ پریکلس، آتن رهبری توتار از دست داد که در گیروپلر موجود آمدن جنگ پلوپونزی، مسکن هدایت آن را به دموکراسی به دست گبره از این رو با مرگ پریکلس نزول دموکراسی آتن نیز شروع شد که در نهایت با قدرت یافتن ۴۰۰ تن چپاره (حدود ۴۰۴ ق.م) خاتمه یافت هر چند که پس از یک سال، سلطه حکومت الیگارشی برچیده شد و بار دیگر دموکراسی در آتن برقرار شد اما این دموکراسی با آنچه پریکلس به اوج خود رسانده بود تفاوت های آشکاری داشت.

ایمن موره به تاریخ آتن بهنگر آن است که افلاطون پس از عصر طلایی پریکلس، تمام دوره کودکی و نوجوانی و جوانی خود را در دورانی گذراند که آتن در آتش جنگ با اسپارت از یک سو و نفای و دگرگیری داخلی از سوی دیگر می سوخت. ایمن واقعیت را از آنجا می توان دریافت که بنابه نقل تریپتلی، تعداد شهروندان (به معنای یونانی آن) آتن از سال ۴۲۲ تا ۴۰۰ ق.م از حدود ۲۵ هزار تن به ۲۱ هزار تن کاهش یافت! آتنی که در افلاطون مشاهده کرد دیگر نه آن اتحاد فرمانده دولتی و نه آن نالوگان فرمانده درهای و نه آن لروتی را در اختیار داشت که به درکست ناوگان دریایی و همیملانش به دست آورده بود در واقع می توان گفت اگر دموکراسی آتن یکدوری طلایی داشت که در دوران پریکلس به اوج خود رسیده روی دیگری نیز داشت که افلاطون آن را تجربه کرد و این رو بود که ضعفها و کاستی های این نظام را به خوبی نشان داد ورنه دیگر شرایط آتن پس از جنگ پلوپونزی را ایمن گونه توصیف می کند چهار گشت روح یونانی به خوب شدن که طی قرن های آینده بطور روز افزون ادامه یافت. در این دوره مردمندی آغاز شد ولی مردان عصر حتی مرادی چون افلاطون هنوز بر آن بودند که وظیفه های عملی به عهده دژرند باید بگویند تاخاتیا را در گون کنند حتی اگر در حال حاضر نتوانند این تکلیف را به وجه کامل به انجام برسانند و مردان سیاسی لعل عمل نیز همین عقیده را داشتند هر چند به معنایی دیگر.^{۱۱۱}

افلاطون در محاوره لاسخ نشان می دهد که به تحولاتی که بر سر آتن برآمده واقف است و آن را در ۲ فصل متوالی به نمایش می گذارد. در این محاوره همان تصویری مشاهده می شود که پوپر برای اندیشه نشان اینست قرن چهارم ق.م ترسیم می کند هجران سیاسی و اجتماعی

باهمه دشواریها و مشکاتی که با آن همراه بود، ضرورت و اهمیت تربیت را آشکارتر و معنی آن را غنی تر ساخت.^{۱۱۲} لوسیماخوس و ماسیاس به دنبال فردی شایسته هستند تا وظیفه تربیت فرزندان را به او محول کنند و برای این کار با او تن از فرامندان آن به نام های نیکاس و لاسخ، مشورت می کنند.

افلاطون سه نسل را به ترتیب چنین ذکر می کند الف- اینند؛ تو کو دیمس، آرسته تیدس؛ ب- پدران؛ لوسیماخوس و ماسیاس؛ ج- نوه ها؛ تو کو دیمس و آرسته تیدس. ایند کارهایی بزرگ و شایسته چه در زمان جنگ و چه در زمان صلح و زمانداری امور شهرهای متحد و چه در اداره آتن انجام دادند اما لوسیماخوس و ماسیاس کاری انجام ندادند تا در خور بیان باشد از این رونگران هستند که پسرشان از تربیت در دست پرور پدر نشوند و به دنبال آن هستند تا مری را ببینند که بتواند پسرشان را به همان مرام تربیت ایجاد هم نشان برساند.

روشن است که افلاطون در این تقسیم بندی بین سه نسل سه وضعیت آتن را نشان می دهد الف- آتن در اوج قدرت و شکوفایی؛ ب- آتن در افول و هجران؛ ج- آنچه آتن که باید به تربیت آن را ساخته نکته در خور توجه این است که افلاطون تمام این ادوار سه گانه را مربوط به دموکراسی آتن می داند. به گونه ای دور اول دوری است که دموکراسی آتن در دست افراد تولا اداره می شود و از این رو در خور و شایسته است این نکته را از هجرات فرمانداری شهرهای متحد؛ می توان دریافت که در دوره دموکراسی در آتن معنا داشت از این گذشته افلاطون در

خطبه منکسوس به زمانی اشاره می کند که آتن تنها و بی یاری دیگر دولت شهرهای یونان، از آزادی یونان دفاع می کرد و آن را اختیار یونان می داد. آنچه افلاطون به آن اشاره دارد در دموکراسی آتن اتفاق افتاد و مردان آن نظام را این گونه یاد می کنند شاید بگویم که آن مردان تنها پدران ما نیستند بلکه پدران آزادی نیز هستند و آزادی ما و همه مردم یونان از آن است.^{۱۱۳}

با رجوع به نمونه هایی از این دست به محاورات افلاطون، یک موضوع را می توان نتیجه گرفت و آن اینکه نظام سیاسی آتن در محاورات افلاطون به یک معنای یک مرتبه ذکر و توصیف نشده است و باید مراتب مختلفی را برسی آن در نظر گرفته در یک مرتبه دموکراسی توانسته است مرتب شایسته برورد که توانسته به تنهایی و بدون یاری گرفتن از دیگران نه تنها از آزادی آتن بلکه از آزادی تمام دولت شهرهای یونان دفاع کند. در مرتبه دیگر، مردانی در آن پرورش یافته اند که در مسکن آتن مستی و کله می هستند چرا که در تربیت آنان اعمال شده و نتوانسته اند اختراعات پدران خود را تکرار کنند. اکنون این پرسشی به جا است که آن دموکراسی مورد انتقاد در «جمهوری» یا ذکر شده در «مرد سیاسی» کدام یک از این مراتب دموکراسی است؟ قصد نوشته حاضر به دنبال ارائه پاسخی به این پرسش نیست و تنها به این معاله بسنده می شود که در ذکر منظور افلاطون از دموکراسی باید این وجه از نظر وی فراموش نشود و با تحلیل آن به پاسخی در دسترس یافت.

ب- مبنای نظری: افلاطون صورت مساله مورد مناقشه خود را در مورد نظام سیاسی آتن در محاوره پروتاگوراس ذکر می کند. در این محاوره پروتاگوراس به وضوح خود را صوفیست می خواند و معتقد است که حرفه وی شهروندان را توانا می سازد تا در زندگی خصوصی و مسکن دلتن بدخته خویش و امور شهر و کارهای سیاسی به خوبی از عهده وظایف خود برآیند. در اینجاست که افلاطون اصل مساله را از زبان سقراط بیان می کند: شهروندان آتن متفرد هستند که هر کشورداری و فضیلت سیاسی نه آموختنی است و نه یاد

گرفتنی و هر کسی خود را محق می داند که در امور سیاسی دخالت داشته باشد.^{۱۱۴} در واقع، افلاطون دو موضوع مرتبط به یکدیگر را مطرح می کند: ۱- آیا هر شهروندی حق مشارکت سیاسی در شهر دارد؟ ۲- آیا این مشارکت بدون تربیت خاص امکان پذیر است؟

۱- مساله نخست یعنی حق مشارکت سیاسی هر شهروند در مدینه موضوع بنیادینی است که وجه تمایز اصلی نظام دموکراسی با دیگر نظام های سیاسی در این امر است. موضوع در مهارت سیاسی یا پولیتیکه گفته است که باید برای صرف شهروندی بودن و بدون امتیاز خاص خون و تبار یا تروت، برای شهروندی پذیرفته به بیان دیگر، این مهارت را باید به عنوان خصوصه اولیه و ذاتی شهروند در نظر گرفت تا شهر به عنوان یک واحد سیاسی بتواند شکل بگیرد. پروتاگوراس در پاسخ به سقراط، مهارت سیاسی را پس از مهارت های ذکر می کند که می توان به عنوان مهارت های زیستی از آنها یاد کرد که بدون آنها امر لا حیات نفسی ممکن نیست. به نظر پروتاگوراس، برای تشکیل مدینه باید فضیلتی وجود داشته باشد که علاوه بر نیازهای اساسی و زیستی انسان بتواند با آن پایه اصلی ایجاد یک واحد سیاسی را به دست آورد، یعنی عدالت یا «دیکه» و حرمت یا «پیدون» و با این دو اصل است که می توان نظم شهر را پوزنون کوسموی و پیوند دوستی و صلحت بین یکدیگر یا دس سوی فیلیاس زینا توگوری را به وجود آورد. روشن است که پروتاگوراس اصولی را ذکر می کند که بنیان های تشکیل یک واحد سیاسی را تشکیل می دهند و همین امر نیز اساس حق شهروندی برای مشارکت سیاسی را به وجود می آورد.

معارفه با دموکراسی و روان اجتماعی به رد اصولی دارد که پروتاگوراس برای تبیین حق مشارکت سیاسی شهروندان ذکر کرده است. اینک، آیا افلاطون با این اصول معارضه دارد؟ این موضوع روشن است. افلاطون از زبان سقراط تعارضی با اصول پروتاگوراس ندارد. این نکته ای است در خور توجه که سقراط نه در این محاوره و نه در دیگر محاورات افلاطون با این اصول تعارضی ندارد و آنکه به ماهیت موردی چون مردان در محاوره متون یا اتفاق سقراط به انگیزه ای در محاوره افلاطون به همان نظم دقت شود معلوم می شود که وی از اساس با اصول پروتاگوراس موافقت دارد. در حقیقت، این موضوع مقبول افلاطون نیز هست که برای تشکیل شهر بر مبنای فضیلت باید فضیلت علم و کلی سیاسی را برای تمام شهروندان قائل شد. آنچه وی را در برابر رویه پروتاگوراس قرار می دهد چگونگی حصول و فضیلت مهارت سیاسی است که به صورت یک فضیلت یا آرته در شهروندان کمال سیاسی آنان را تأمین کند.

۲- در محاوره پروتاگوراس پیوند ۲ مفهوم مهارت سیاسی، تربیت و فضیلت جهت اصلی و تعیین کننده مشارکت شهروندان را تشکیل می دهد. در حقیقت پیوند این ۲ مفهوم است که افلاطون را در برابر پروتاگوراس و اندای آموزش فضیلت سیاسی وی قرار می دهد. این موضوع در حرکت موضوع افلاطون در این محاوره و دیگر محاورات وی قابل توجه است تا معلوم شود که در نظر وی نه تنها فضیلت سیاسی امری آموختنی است بلکه برای داشتن مهارت سیاسی آموختن آن ضروری و حیاتی است. ضرورت این امر تا به آن حد است که افلاطون در محاوره انکیادس از زبان سقراط شرط موفقیت و کمالی در سیاست را نه اختیاری غیر و نه تروت کلان می داند. باید توجه داشت که این دو خصیسه از ویژگی های اساسی اشراف و طبقه الیگارشی آتنی بوده و افلاطون با رد این ۲ خصیسه و ترجیح عنصر آموزش سیاسی در سست تعارض خود را با ارسطو کراسی و ارزش های آن نشان داده است. در حقیقت

مشارکت شهروندان در نظر افلاطون به آن فضیلت سیاسی مربوط می شود که محصول تربیت بوده و در مهارت سیاسی تبلور یافته باشد و البته در نظر وی در این موضوع تمایزی بین شهروندان نیست. مشارکت سیاسی که افلاطون در بحثی محاوره پروتاگوراس در صورت مساله مطرح می کند معنایی متفاوت دارد. آنچه در دموکراسی کنونی مدنظر است این مطلب موضوعی در خور توجه است که با ناهمه افلاطون آن تصور می شود. افلاطون با حکومت مردم مخالف است یا چنان که ولف نتیجه گرفته است دموکراسی در نظر افلاطون امری غیر عقلانی است. ولف برای رد استدلال معنایی خود از افلاطون به دنبال آن است تا بتواند نشان دهد در شرایطی مردم در کل به صواب بوده و از این رو متخصص بودن مردم ابطال شود. سوای اینکه تخصص را باید به چه معنایی دانست که خود موضوعی مبهم و مناقشه انگیز است. آنچه مورد توجه وی و حتی دیگر مفسران افلاطون کندورسه و نظریاتی از این قبیل نشان می دهد که مشارکت به معنای نظر دادن مردم است. این امر آن چیزی نیست که از مشارکت در دموکراسی آتن دانسته می شد.

مشارکت در دموکراسی آتن به معنای دخالت مستقیم در سیاست است و نه صرف حق رای و نظر. در این معنا شهروند کسی بود که باید در امور سیاسی شهر دخالت مستقیم داشته باشد و حتی نظام عضویت در مجمع عمومی یا انکیادس به معنای صرف نمایندگی نبود بلکه معنای حکمرانی را داشته در واقع، تمایز بین دموکراسی آتن و دموکراسی مدرن بیشتر از آن است که با تعبیر دموکراسی مستقیم و غیر مستقیم قابل بیان باشد و این چنین تعبیری منحصرا تربیت و لزوم آن برای مشارکت سیاسی مردم در دموکراسی را از نظر دور نگه می دارد. با چنان تعبیری است که گمان می رود دموکراسی آتن و مغرب نظری کیش و مرئی واحد است و در نتیجه توصیف افلاطون از دموکراسی در جمهوری به معنای جمله وی به مرام و کیش دموکراسی است. در حقیقت به جای چنین تلقی ای از توصیف افلاطون، لازم است تا توصیف وی از جهت مفهوم اساسی تربیت در فرهنگ یونانی در نظر گرفته شود. حذف این عنصر باعث می شود تا نه تنها افلاطون بلکه کسی چون ارسطو کراسی نیز همچون وی بین مراتب دموکراسی تمایز قائل شود و در خطبه آرته یا گیتیگوس خود بگوید: «در زمان پدران دموکراسی، این ۳ مولون و کله است» - مردمان هنوز لکام گسیختگی را دموکراسی و بی قانونی از آزادی وی بند و پاری در سخن گفتن را بر برتری نمی نامیدند و بی شرمی در عمل کردن و تکیختگی نمی دانستند. دولت این گونه کسان را به کفر می رساند و می خولست مردمان را بهتس سازد.^{۱۱۵} این کلمات همان توصیفی را به یاد می آورد که افلاطون از دموکراسی زمان خود بیان می کند.

- ۱- جلد هفتم و هشتمش، عزت افلاطون، ص ۸۱.
- ۲- گاتری در کتاب تاریخ فاسفه یونان خود و در ابتدای بخش مربوط به سولطانیان، گزارش مختصر از رویکرد معالغ سولطانیان و ضد افلاطونی از ۱۳۰ به بعد ارائه می دهد که بخاطر وی جریان نازیمو اسکی در این تلقی نسبت به افلاطون می و چه نبوده است. رجوع شود به تاریخ فلسفه یونان، جمن قسنی، ج ۱، ص ۱۰۰، ۳۹.
- ۳- P. 12, Intellectuals in Politics in the Greek World
- ۴- جمهوری، کتاب هفتم، ۵۵۷-۵۵۵. (به نقل از: خردنامه همشهری، شماره ۲۵)
- 5- Introduction to Political Philosophy.
- ۶- گری کراسی، ۲۶۵.
- ۷- چهارچای در جهان باستان، ص ۱۶۶.
- ۸- پایدیچ، ص ۵۵۸.
- ۹- لاسخ، ۱۲۹.
- ۱۰- پایدیچ، ص ۵۵۹.
- ۱۱- منکسوس، ۲۲۰.
- ۱۲- پروتاگوراس، ۳۱۹.
- ۱۳- پایدیچ، ص ۲۹-۱۱۲.

